

# آشنایی با ایرانی دیگر :

## بنیاد نیشابور

### نرگس هاشمی

آقای پاکباز داشت درباره ایران باستان و مهاجرت آریائیها صحبت می کرد که خانمی گفت که این مهاجرت اول از ایران صورت گرفته است و پس از زندگی در ایران عده ای از این قوم در ایران باقی می ماند و دسته ای دیگر به هند و گروه سوم به اروپا می روند . خیلی کنجکاو شدم چون در کتاب **ایران از آغاز تا اسلام گیرشمن** چیز دیگری خوانده بودم . اسم آن خانم **بهشتی** بود و بعدا فهمیدم که کلاس پهلوی ( دوره متوسطه ) را تدریس می کند . در فاصله این خانم داشت با ساناز ، یکی از همکلاسی ها صحبت می کرد : « و اگه فکر می کنی می تونی هم **ه** جلسات رو حاضر باشی بیا . »

من از ساناز پرسیدم پهلوی چیست . خانم بهشتی توضیح داد : « خط پهلوی به دوره اشکانی و ساسانی تعلق دارد و جزو خط های باستانی ایران است . » پرسیدم این کلاس ها کی و در کجا برگزار می شود . گفت : « دوره مقدماتی انجمن های پهلوی خوانی مهرماه هر سال در بنیاد نیشابور به صورت رایگان برگزار می شود . » همینطوری که به حرف های آن خانم گوش می دادم متوجه شدم که امروز روز دوم مهرماه است . خانم بهشتی شماره را به من گفت و من آن را یادداشت کردم .

کلاس آقای پاکباز که ساعت ۶:۳۰ به پایان رسید با دوستم فروغ یگراست رفتیم سراغ یک کیوسک تلفن ، ۸ ، ۹ ، ۶ ، ۲ ، ۷ ، ۸ ، ۴ ، صدای افتادن سکه آمد . فروغ بود که صحبت می کرد : « سلام آقا » و جواب شنید : « درود بر شما » . هول شد : « اونجا پهلوی درس می دن ؟ می خواستم اسممو بنویسم . آخرین فرصت ثبت نام تا کی هست ؟ ما الان خیابون لارستانیم . بله . » آقایی به او گفته بود که آنجا بنیاد نیشابور است و تا ساعت ۷ به انتظار ما خواهد نشست .

کمی بعد رسیدیم به **بلوار کشاورز**. هیچ وقت به اسم کوچه ای که رستوران بلوار در آنجا واقع بود توجه نکرده بودم. کوچ **ه** جلالیه، و به دنبال پلاک ۸ گشتیم. هوا تاریک شده بود و باران می آمد. خانه قدیمی آجری بر سر در چوبی نارنجی اش نوشته بود **بنیاد نیشابور**.

در حیاط خانم سفید پوشی (خانم الهی) جلو آمد و ما «سلام» کردیم و او «درود» جواب داد. در پاسخ به سوال ما گفت: «حدود ۸۰ نفر اسم نوشتن. فکر می کنم دو تا کلاس تشکیل بشه.» خانوم دیگری که شبیه خانم اول بود برگه هایی به ما داد و خواست که آن ها را بخوانیم و امضا کنیم. اهداف برگزاری کلاس بود و **ه** جمل **ه** آخرش نوشته بود «اگر من بودم در این پیمان و سوگند، فر ایران را یاد می کردم، اما شما به هر چیز که در نزد جان و روانتان گرامی است، سوگند یاد کنید که بیایید، و اگر می دانید که در برخی از انجمن ها نمی توانید هباز ما باشید از هم اکنون نیاید تا زمانی دیگر. فریدون جنیدی» خواندیم و امضا کردیم.

اولین جلسه **ه** کلاس پهلوی ما سه شنبه ۱۷ مهرماه ۱۳۸۰ ساعت ۵ تشکیل می شد. آقای بسیار بلند قامتی با موهای سفید و پشیمانی بلند و با یک عینک بزرگ قاب سیاه، داشت سخن می گفت. ما کمی دیر رسیده بودیم. اجازه **ه** ورود خواستیم. «درود بر شما. بیایید جلو تر بنشینید.» صبر کرد تا ما نشستیم. ادامه داد: «جوانان ایرانی برای آشنایی با فرهنگ کهن ایران باید با ریش **ه** زبان فارسی جدید (فارسی دری پس از اسلام) آشنا شوند.» بعد از ما دو سه نفر دیگر هم آمدند. حدود ۵۰ نفری می شدیم که تعداد خانم ها چند برابر آقایان بود.

بنیاد نیشابور ۲۰ سال پیش (۱۳۵۸)، همزمان با هزار **ه** شاهنامه فعالیتش را آغاز کرد و تا به امروز در امر پژوهش و آموزش فرهنگ و زبانهای باستانی ایران (پهلوی و اوستا)، شاهنامه خوانی و چاپ کتاب پرداخته و ما می خواهیم همراه با جوانان ایرانی کرسی پهلوی خوانی را تا ۱۵ سال به ایران باز گردانیم. پشت سر استاد نقش **ه** ایران باستان روی دیوار بود. عکس مردی دیگر هم بر دیوار بود که بعد ها فهمیدم آقای کیخسرو اردشیر زارع است. او در سال ۱۳۶۸ خانه و کتابخان **ه** خودش را به بنیاد نیشابور هدیه کرده بود. یک سردیس فردوسی خطی و چند متن که احتمالاً پهلوی و اوستایی بود روی دیوار بود.

بعد استاد روی تخت **ه** سفید با روان نویس سیاه شروع به نوشتن علامت های زبان پهلوی کرد و کلماتی را همراه با آن مثال زد. تا ساعت ۶ ما الفبای پهلوی آموختیم. هنگام بیرون رفتن از کلاس استاد یادآوری کرد که مشق ها را در منزل انجام دهیم. وقتی بیرون آمدم حس عجیبی داشتم، یه جور شادی همراه با هیجان مثل روز اولی که یاد گرفتم بنویسم «آب». این خط باستانی به گونه ای شگفتی آور بود که مرا به گذشته های دور پرتاب می کرد.

با گذشت زمان کلمه ها و ساختن جمله های کوتاه را فرا گرفتیم . صفت ، قید ها ، فعل ها ، نوشتن اعداد به حروف ، و اسم روزهای ماه دیگر آن حس نا آشنا را نداشتند . استاد برای اینکه ما را تشویق کند ، بر سر درست خواندن واژگان گاهگاه هزار تومانی پاداش می داد . او همیشه ریش ه اوستایی واژه ها را با ریش ه پهلوی واژه ه امروزی مقایسه می کرد و سیر تاریخی یک واژه را ترسیم می نمود . متن های باقی مانده از دوران باستان ( مانند اندرزهای آتورپات مانسپندان ، مینوی خرت ) را فرا می گرفتیم .

با آمدن ماه رمضان ساعت کلاس تغییری نکرد اما هنگام اذان یک ربع ساعت استراحت بود و استاد در آشپزخانه ه بنیاد نیشابور افطاری برایمان آماده می کرد ، با اینکه آقای جنیدی زرتشتی است و روزه گرفتن در دین زرتشت روا نیست ! بعد از یک ماه تعطیلی به خاطر امتحانات ، ۱۶ بهمن ماه به کلاس رفتیم . کلاس تازه رنگ شده بود . پرده ه نو ، شمع ها و شمعدان های جدید ، یک گلدون پر از گل ، وقتی سوال کردم گفتند ۱۰ بهمن جشن سده است .

بعد از عید ( ۱۳۸۱ ) پا درد استاد خوب نشد و دیگر نمی توانست راه برود و کلاس های ما در منزل آقای جنیدی ، طبق ه سوم ساختمان کیخسرو اردشیر برگزار می شد . همه دور هم می نشستیم و استاد سخن می گفت . بعد از اتمام کلاس هم با چای و شکرپنیر از ما پذیرایی می کرد . ما از اسفند ماه همکلاسی جدیدی هم از استرابوزان ( ترکیه ) به نام آسیه داشتیم . تو این مدت چیز های بسیاری فراگرفتم . آشنایی با فریدون جنیدی و بنیاد نیشابور آشنایی با ایرانی دیگر بود ، ایرانی که در خرد جمعی ایرانیان پنهان مانده است . و من همیشه شکر گزار این آشنایی خواهم بود .